

سینا بازار
۲۰ ابر ۱۳۵۵
(اربع)

ل

یا قیام

۱۳۵۵



بسم الله الرحمن الرحیم و تعالی

مازنیان ناز پرور و همه چنان پاک نظر را طلب داشت و می مبارک داشت
که درین مقام فرخنده و فرجام زمانه بازاری بهد زرب آرا داشت
آرا داشتند و نه که از خایت لطافت و صفای پرور آورده ان
او تا بچرخ بفتح پیوسته الله الله بازاری که در هر کونج نورالین
که درت رفته اش حدیث یوسفی و روحش دور رگدش زار
لیلی و شیرین بخوش ادای مناعه ناز و حسن فروش طلسم



۲
نیز یک سازی که هزار بازی حسن و خوبی خوابان جهان را شکست
داد و صد بزم عیش طرب رخا عالم بمصوبه این نرو باز دغا
بر باد شده فاما پیش منسوبه این بازار مرا پانکها در
کشته و از غایت تشویر ندامت ز یک مروتی شکسته هر سحر بری
روبان گل اندام مانند خورشید و ماه از مصوبه باز درو علی و فرموده
و بر قانون دو کاتدران دمی بوش ووش بدوش صفای
کشیده بغیر این خال مرغ دل با کان را در دام رلف دام ^{منفرد}
و از عاشقان جان باز نقد جان در بهای جنس خوشقیاش ^{منفرد}
با کبازی و پاک نظری که همه عمر در پاکبازی و پاک نظری بسر برده
کلیک نگاه سحر کار و لیران جادو انگیزش و یوانه گردیده

از حسن و خوبی مانند طول زلف عمر دراز جان دراز و عین
خوش تر کینش با عوف عارف خوبان همراز صفا پرورش
در لطافت و صفا پروری چون سینه صفای روشن فمیران و
هر بری بگری خوش طبع شیرین زبان بخت از و جلوه در آن
دو کانهایش دوش بدوش چون عاشق و معشوق بدوش و
عز آغوش و خریداران بمنشاید تمکین و جاده دو کانه اران
ویدارش از آداب تقویر حیرت خاوش آفتاب جهان تاب
از شک آب و تاب صفای عذارش مانند شمع سرابا در سوز و گداز
سرگرم چکیدن و ماه منور چین با و صفای عروسان سیمین
از لبس الفحال سرور گریبان حمالت کشیدن فلک مهر و نوازش

بزرگ ساری

بدست رهوان میولید تا به معیان عصمت بنیاد این حسن باد
 از اوستاد و حیات تعلیم بر و نشینی و جلوه نرینی گرفته اند اند
 چشم مهر و ماه رخ میپوشد و یکبار احرم و نفقه کشاخی و
 غماخی بدینم ساخته حکم یار و محفل نص منزل عمیدند و بلکه از خوب
 از دور و دور پیش میفرمایند گاه دوکان داران بر بدیدارن
 کلاه باز و دلبری بر سر کج نهاده و زلف مشکفام سکن در سکن بر
 ووش لعلنده بخیر داران جان باز حدای متاع کیری و توری
 حرف ووشی میدهند چشم بد و در این حد از حد اسب
 عسلی است که جان در فای جان می آید و تسبیح خوانان عالم
 بالا در یاد و پری خشارنش دل را دارن تسبیح ساخته و ساکنان

بیدگی که دل را بجز نشاید حقیقی بشاید مجاری نداده بی اختیار
بمناشی آن عالم طلسمات از خانه هوش و خود آواره شده
بلبل عشق سرفدای حضرت عشق بشنیدن خبر زنگین ادائی
زنگین ادایان الکلیین هست آیین دل از مهر گلشن بر داشته
و حرف محبت و اطلاق نازنین گل را که مری عشق او بر لوح دل
بایست و مهری بسته جلالی بدریا این خبر فرحت اثر میرین
بمیرین رخ و بالیده و عالمی ازین نوید بهجت ها و دید گلشن
گلشن و کامرانی بدامن مدعای بر حیدر و صفای همگان جنت
از ساکنان جنت پرسیدن و دریا کردن بریدنی غلط
کفتم بکس جنت اهل شوق و نیاز سلام مبارکندان این جنت

بدست اهلان